



۲۰۲۰/۰۹/۱۸

عبدالقیوم میرزاده

نگاهی اجمالی بر نقش احزاب سیاسی در افغانستان

این امر مسلم است که مردم در هر کجای این گیتی باور ها و نظریات گوناگون و متفاوتی در قبال شیوه های زندگی، استفاده از منابع و نحوه مدیریت این منابع را دارند که در کشور های پیشرفته چون مردم از آگاهی بیشتر برخوردار اند، این تعدد اندیشه ها و نظریات بیشتر میباشد. بناءً به منظور جلوگیری از تشتت و پراگندگی جامعه در ورای دیدگاه ها و نظریات نا همگون و تأمین منافع اقشار و کتگوری های مختلف جامعه احزاب سیاسی ایجاد گردیده است که هر کدام این احزاب با دلایل عالمانه بر پایه تفکر علمی برنامه ها و نظریات شانرا ارائه میکنند و هم، دارنده گان نظر مخالف همچنان بر پایه استدلال و دانش علمی در رد این نظریات میباشند. در این جوامع همه احزاب و سازمان های سیاسی نظریات شان را در قالب برنامه ها و طرز العمل ها گنجانیده و برای تحقق آن حمایت اکثریت جامعه و نمایندگان انتخابی را کسب کرده و از طرق دیموکراتیک این برنامه را بر طبق منافع عمومی کشور های شان مشروعیت می بخشند. البته قابل تأکید میدانم که هر حزب سیاسی منافع علیای کشور را که منافع ملی پنداشته میشود مد نظر میداشته باشد بناءً اجازه نمیدهند تا برنامه ها، دیدگاه ها و نظریات اجتماعی که منافع ملی را تأمین میکند و باید برای همه مردم کشور قابل بحث و گفتمان باشد رنگ ایدئولوژیک داد و آنرا از بحث عمومی خارج کرده و به بحث یک کتله کوچک ایدئالیست تبدیل کنند دو عنصر اساسی ترین معرف چهره احزاب سیاسی میباشد، یکی دیدگاه این حزب یا احزاب از منافع ملی و دیگری برنامه تطبیقی و تحقق منافع ملی آنها در جامعه که آنرا پراکتیک اجتماعی مینامند.

از توضیح فوق به این نتیجه میرسیم که احزاب سیاسی بخاطر تشکل مردم برای تأمین منافع عمومی و رفاه عامه ایجاد میگردد که توجه اش هم در زمان حاکمیت سیاسی و هم در زمان اپوزیسیون یا قشر مخالف دولت بیشتر در راه وضع قوانین و مقررره ها برای رفاه همگانی، سیاست خارجی مناسب و فعالیت سازمانها و احزاب معطوف باشد. قابل یاد آوری است که احزاب سیاسی مشخصه بارز سیستم های اداره دولت های مدرن بشمار میرود. اما متأسفانه در کشور ما غیر از مشروطه خواهان و گروه های هم پیمان آن اکثریت احزاب سیاسی که خود را چپ، راست و یا میانه یا معتدل مینامیدند تنیده در جال عنکبوت ایدئولوژی های وارداتی راست و چپ مدینه های فاضله مسکو- پیکن - ریاض - قاهره - استانبول و انترناسیونالیزم های کارگری و اسلامی قرار داشتند. اما با وصف مشخصه وابستگی ایدئولوژیک این احزاب بنابر حضور جوانان شامل اقشار و لایه های مختلف اجتماعی خاصاً اقشار محروم جامعه این احزاب رخ بر معایب و نابرابری های اجتماعی کردند که فعالیت های این احزاب و سازمانها در دهه های شصت و هفتاد میلادی در افغانستان برای اولین بار راه تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز برای مطالبات صنفی کارگران، بلند بردن دستمزد ها، اصلاح سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی، مسایل ملی را باز کرده و در بیداری شعور سیاسی و آگاهی مردم نقش بزرگی ایفا کردند. برای اولین بار در جامعه ما در موجودیت سیستم حکومت استبدادی مردم حق ابراز نظر را از طریق نشرات چاپی،

تظاهرات خیابانی، بیانات رادیویی، بحث در فرکسیون های پارلمانی پیدا کردند. بدین ترتیب مردم عوام که تا دیروز حتی در حصار منزل شان توان نقد حاکمان را نداشتند، توانستند نظریات شانرا در باره سیستم اداره و نارسایی های آن، فساد اداری، قانون شکنی، اختلاس، رشوت و عوامل بحرانات کشور و راه های برون رفت از این بحرانات را از طریق همین نشریه های چپ و راست ارائه و منتشر کنند و همچنان توانستند طی تظاهرات خیابانی، اعتصابات حکومت را متوجه ضعف ها و نارسائی های اجتماعی و اقتصادی ساخته و تحت فشار قرار دهند.

از جانب دیگر در افغانستان به استثنای تشکلات سید جمال الدین افغان در عصر محمد افضل خان و امیر شیر علی خان عنصر حزب و احزاب سیاسی بیشتر حیثیت جنبش های رهایی بخش از سلطه استعمار و گروه های متفرق آزادیخواه را داشته و عده هم برای براندازی و سرنگونی حکومت ها به قول خودشان مستبد ایجاد گردیده بود و چون بحث منافع ملی در برنامه های آنها متصور نبود تا مردم را بدور آن احزاب بر پایه منافع ملی جمع کنند بناً بیشتر از حربه ایدئولوژی های مذهبی و سیکولار استفاده کرده و توانمندی و حماسه سازی این ایدئولوژی ها تا براندازی همان حکومت های مورد نظر کارایی داشتند و بنا بر نبود برنامه مدون تأمین کننده منافع ملی و یک گفتمان عمومی برای آینده از همان روز اول دستیابی به قدرت سیاسی بر سر تقسیم منافع به جان هم افتاده و هر کدام و هر شخص این گروه ها و احزاب به یک قطب و یک شگاف اجتماعی بدل گشتند و جامعه را به قهرای قرون وسطایی بردند. البته که ایدئولوژی ها را بیشتر کشور هاییکه منافع آزمندانه دارند طرح، تدوین، صادر و مدیریت میکنند. کشور پاکستان بر اساس همین ایدئولوژی مذهبی از سرزمین های نیم قاره هند و افغانستان در راستای منافع استراتژیک انگلیس ایجاد گردید. روس ها تحت عنوان سوسیالیسم، کمونیزم، انتر ناسیونالیزم پرولتری و تشکیلات جنبش های رها ئی بخش ملی و غربی ها در راس امریکاییان تحت عنوان صدور و تأمین دیموکراسی نیرو های طرفدار خویش را بوسیله اغتشاشات و کودتا ها در ساحات تأمین کننده منافع حیاتی شان بقدرت رسانیدند و چون برنامه های مطروحه این احزاب منافع یک قشر خاص را تأمین میکرد باعث نارضایتی سایر اقشار جامعه میگرددید و کشور های متخاصم سریعاً دست بکار شده اقشار ناراضی را بر علیه گروه بقدرت رسیده شورانیده و به این ترتیب روال عادی زندگی در کشور به هم خورده و جامعه دچار اختلال، هرج و مرج، خانه جنگی و بروز جنگهای داخلی غیر قابل مهار گشته که مدیریت و کنترل آن محال میگردد.

گرچه نمیتوان امروز از احزاب چپ و راست و میانه تعریف به مفهوم بنیادی آن ارائه کرد که از زمان پس از انقلاب فرانسه در مجلس ملی فرانسه بنیان گذاشته شده بود، یعنی اینکه آنهایکه طرفدار دگرگونی های جامعه به نفع مردم عوام و زحمتکشان بودند، طرفداران انقلاب و جمهوری خواهان و نماینده گان طرفدار تغییرات قوانین فرانسه بطرف چپ رئیس مجلس ملی فرانسه و نماینده گان محافظه کار، طرفداران سیستم پادشاهی و مخالفین تغییرات اساسی قوانین و مقررات بطرف راست رئیس مجلس عوام و نمایندگان میانه رو که با هر دو یعنی چپ و راست میتوانستند توافق کنند در وسط مقابل رئیس مجلس عوام می نشستند و این اصطلاحات سیاسی از همان زمان وارد قاموس سیاسی گردید. در گذر بیش از دو صد سال این اصطلاحات مفاهیمی متنوعی را بخود گرفته و تقریباً میتوان گفت که کاربرد آن بیشتر بر پایه منافع گروه های تحت پوشش بوده و بدین ترتیب امروز تمایز و تفکیک گروه های چپ، راست و میانه کاریست بسیار دشوار. تجارب بین المللی بعد از جنگ دوم جهانی به وضاحت میرساند که کشور های استعماری قرون ۱۹ و ۲۰ اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا، جمهوری خلق چین، عده از کشور های اروپائی منجمله انگلیس در تحت استراتژی های استعماری شان در سراسر مناطق تأمین کننده منافع حیاتی شان بصورت ماهرانه از طریق عمال شان طرح های متنوع زیر نام سوسیالیزم، کمونیزم، مساوات، جنبشهای رهائی بخش ملی، صدور دیموکراسی و ده ها طرح عوام فریب را تحت

پوشش تیوری ها و اندیشه های ملی زیر نام تشکلات سیاسی مطرح کردند و یا اینکه در تشکیلات سیاسی صاحب این اندیشه ها و یا اندیشه های مشابه بوسیله عمل شان نفوذ کردند و در نهایت مسیر این سازمانها و احزاب را بر طبق امیال و منافع خود شان در مغایرت تام با منافع ملی کشور های متذکره سمت دادند که به این ترتیب آتش جنگ و بی ثباتی تقریباً در تمام ساحات تأمین کننده منافع حیاتی این ابر قدرتان فروزان نگهداشته شده و معضلات این ساحات و کشور ها چنان پیچیده و چند بعد ساخته شده است که کوشش های جهانی و منطقوی کمتر راه های حل برای رفع این معضلات مطرح کرده میتوانند. در شرایط حاضر این کاملاً واضح است که بحرانات بین المللی و منطقوی و بحرانات در کشور های مختلف جهان عمدتاً بوسیله قدرت های بزرگ البته در زمان جنگ سرد بیشترین بوسیله ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین و بعد از آن عمدتاً در تحت ستراتیژی های ایالات متحده امریکا و همکاری و همگرایی اتحادیه اروپا، روسیه و چین بوسیله کشور های زیر حوزه نفوذشان ایجاد میگرددند و حق مدیریت این بحران ها را هم تقریباً همیشه برای خود شان محفوظ نگهدارند. معمولاً بحران ها بوسیله نفوذی های این قدرت ها چه در میان احزاب سیاسی و چه در پست های کلیدی اداره دولت ها از طریق کودتا های نظامی، تظاهرات و آشوب های خونین خیابانی، به قول سخنگویان این قدرت ها "نا فرمانی های مدنی"، تهیه اسناد جعلی از خطرات احتمالی منطقوی و بین المللی که منجر به مشاجرات، اختلافات و زد و خورد ها میان رهبران این احزاب و یا میان رهبر یا رهبران سیاسی و رهبران دولتی گردیده و هر کدام برای تقویت موضع شان در زیر شعار های دروغین و اغواگرانه از میان مردم شان سرباز گیری کرده و دامنه آشوب ها را تا خارج از مرز هایشان و خارج از ساحه کنترل شان توسعه میبخشند و دقیقاً همینجاست که بنا بر خیانت، خود فروختگی، کوتاه نظری و درک نا کامل از اوضاع ملی و بین المللی و پیامد های مداخله خارجی، زمینه مداخله خارجی برای کشور شان را فراهم میگردانند که کنترل اوضاع از دست شان خارج شده و مدیریت بحران بدست آنها می افتد که روی این بحران سرمایه گذاری کرده بودند و تا دلشان میخواهد این آتش را شعله ور و بحرانات را غیر قابل مهار نگهدارند و از آب گل آلود ماهی میگیرند.

این مسئله در مورد بیشتر کشور های شرقی که ایدیالوژی ها ملاک سنجی هایشان میباشد نه تنها برای مردم عوام بلکه برای سیاسیون و نخبه گان سیاسی هم سوء تفاهات بزرگی را بمیان می آورد که هم در روابط عمومی داخلی و هم در روابط خارجی با کشور ها باعث سردرگمی رهبران شده و تأثیرات بسیار زیانبار در جامعه وارد میکند. روابط تنگاتنگ احزاب راست اسلامی کشور ما در دهه نود و بویژه بعد از توطئه انتقال قدرت در کابل با کشور پاکستان و قطع روابط با سایر کشور هاییکه میتوانند در شرایط دشوار در اعمار مجدد کشور ما را یاری برسانند باعث گردیده که خسارات زیانباری را طی سه دهه کشور و مردم ما متحمل گردند. در درازنای فعالیت احزاب سیاسی در کشور ما مثالهای فراوان از این وابستگی ها مغایر منافع ملی میتوان ارائه کرد. در کشور ما احزاب چپ در پرتو ایدیالوژی های صادر شده از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین در همکاری و پیوند با احزاب مماثل در کشور های ایران و هندوستان بدون در نظر داشت تحلیل دانشمندان بر پایه منافع ملی و اوضاع کشور شان، بدون در نظر داشت خاستگاه تیوری های وارداتی و شرایط تحقق آن در جوامع عقب مانده پیشا مدرن چون افغانستان به کاپی کاری و تکرار طوطی وار آن بحث هایی پرداختند که برای نه تنها مردم عام ما بلکه برای خود نخبه گان سیاسی و اجتماعی هم نا آشنا و غیر قابل فهم بود. این احزاب در پرتو ایدیالوژی خویش چون نتوانستند طیف وسیع مردم را بدور برنامه های وارداتی شان جمع کنند به دامن قوم و سمت چسبیدند تا از این طریق از حمایت مردمی برخوردار گردند که البته این مسئله دقیقاً در

استراتژی های صادر کننده گان این ایدیالوژی ها هم شامل بوده است تا با استفاده از عنصر قوم، قبیله و سمت انقطابات بزرگی را در کشور ما ایجاد کرده و از آن در مواقع مورد ضرورت بهره برداری کنند.

چپ و راست همواره یک مفهوم را ارائه نکرده، در هر کجایی صادر کننده گان این ایدیالوژی ها به آن رنگ و بویی دلخواه خود را میدهند. در هر جا نظر به کارایی این حربه استفاده میگردد، نه راست راست مطلق بوده و نه چپ چپ مطلق با مفاهیم بنیادی آن بوده است تا کنون در افغانستان هر کدام حربه ایی بوده برای اغفال مردم و سوء استفاده در راستای منافع بیگانگان.

احزاب راست و راست افراطی هم با الگو سازی های نابخردانه از جوامع دیگر و نبود فهم درست از وضعیت کشور خود ما نخست به دامن انگلیس - امریکا و همسایگانی افتیدند که جز تباهی کشور و مردم ما چیزی دیگر در سیاست هایشان روایت نشده بود، از یکطرف دشمنی های بزرگی را برای مردمان منطقه مسبب گشتند و از طرف دیگر با این کار برای سالهای متمادی منطقه را پر آشوب ساخته و توازن قوا را در منطقه و حتی جهان برهم زدند. که کفاره همه این آشوب ها و عدم توازن قوا را مردم بیچاره و بی دفاع ما به قیمت جانهای شان می پردازند.

این کوتاه نگران راست و چپ با آنکه هر کدام خود را فلاسفه جهان مینداختند و میندازند حد اقل به این توجه نکردند و ندارند که چگونه منسوبین ارگانهای دفاعی و امنیتی و قضایی کشور را که حافظ منافع عمومی کشور اند با عضویت در محدوده های فکری خویش در خدمت یک قشر معین قرار داده و به این ترتیب اعتماد سایر اقشار را نسبت به محافظین منافع شان نابود سازند؟ و همچنان در درون خود این ارگانهای پاسدار منافع کل کشور فضای بی اعتمادی را نسبت به یکدیگر ایجاد کرده و زمینه ساز تصادمات خونین، انقطابات عمیق، شگاف های خانمانسوز اجتماعی و کودتا ها گردیده اند.

در دوره های واپسین زندگی سیاسی - اجتماعی کشور ما این ها عواملی اند که بحران اعتماد را میان مردم و گروه های سیاسی ببار آورده و باعث انقطابات و شگافهای عمیق اجتماعی گردیده اند. متصدیان و رهبران این گروه ها و احزاب سیاسی اگر در زمان تصدی شان چه در اداره دولت و یا مخالف دولت با توجه به منافع علیای کشور و رفاه مردم گامهای عملی برمیداشتند، مردم را با شفافیت از حقیقت ماجرا های پشت پرده آگاه میساختند و خود در دام ماجرا های پشت پرده قرار نمیگرفتند، خود خواهی ها، خود بزرگی بینی ها، خود محوری ها، تفوق طلبی ها و ماجراجویی ها، انتقام جویی های شخصی را که همه امراض کشنده ضد ملی اند کنار میگذاشتند و تصامیم و عملکرد شان بر پایه منافع همگانی یا منافع ملی اتخاذ میگردید. اگر این ها با اعضا و دستگاه خویش و با مردم به شیوه اقناعی برخورد کرده خواست حقیقی مردم را با تدویر بیگانه که با خواست مردم تلفیق گشته بود یکجا در گلوی مردم خفه نمیکردند و به این خواست های حقیقی مردم که حق مسلم شان بود رسیده گی میکردند و تدویر بیگانه را از آن متمایز کرده و به مردم آشکار میساختند، اگر اینها به باور های مردم نمی تاختند بر عکس این باور ها را محترم شمرده و پیشینه تاریخی این باور ها را به مردم روشن ساخته و دست بیگانگان را از گروگانگیری اعتقادات و باور های مردم کوتاه میساختند، اگر این ها درک سالم از کشور و مردم شان میداشتند بیش از ۷۵ درصد مردم در روستا ها زندگی کرده و از طریق زراعت و مالداری امرار معیشت دارند، برای بهبود زندگی در روستا ها، شیوه هایی بهتر کشاورزی و مالداری را در پرتو پیشرفت های تکنالوژی زراعتی و مالداری به زارعان و مالداران می آموختند و طرق سالم استفاده از آب را جایگزین سیستم های کهن آبیاری که دیگر جوابگوی مقتضیات کشاورزان و اهل روستا ها نبود و نیست، میکردند. اگر اینها خود را مسئولین سیاسی همه کشور دانسته و جایگاه اقتصادی همه اقشار را در اقتصاد کل کشور در نظر گرفته برای کمتر ساختن فاصله فقر و رفاه

قوانینی طرح و بر طبق قانون اساسی کشور برای تحقق و تطبیق چنین قوانینی کمر همت میبستند و با پایداری و استفاده از همه شیوه های قانونمند که منافع کل کشور را زیانمند نسازد مبادرت میکردند، (در اینجا باید اذعان کرد گرچه طرح و وضع قوانین تنها آغاز کار است ولی زمینه های تطبیق قوانین در کشوری چون افغانستان که سالیان متمادی در جنگ وجدال و زیر تأثیر افشار محافظه کار تاریک اندیش زندگی بسر کرده و انقطباتی عمیق و خونینی را تجربه کرده و میکند کاریست دشوار و خطیر و نیازمند افراد خردمند، با تجارب فراوان جامعه شناسانه در هر سه رکن دولت میباشد. اگر این ها حد اقل نیت برای رفاه مردم و کشور میداشتند به این شاخص زرین اقتصادی متیقن میبودند که بدون داشتن احصایه و آمار های دقیق از تعداد مردم به تفکیک جنس، عمر، محلات بود و باش، شغل، درآمد و سایر آمار ها نمیتوان ظرفیت نیاز های جامعه را در عرصه های زراعت، آبیاری و مالداري، خدمات صحتی، خدمات شهری، آبرسانی، ترانسپورت، مخابرات، بانکداری و سایر عرصه های زندگی با ظرفیت های تولید و تجارت میزان کرد. یکی از عوامل اصلی سر در گمی و ناکامی ادارات ارایه خدمات اجتماعی و نا رضایتی مردم از کمبود و یا نبود خدمات اجتماعی، نبود این احصایه ها و آمار میباشد در حالیکه امروز هر چه سیاسی و اهل سیاست میبینی دشمنان قسم خورده آمار و احصایه اند. زیرا با روشن شدن این آمار همه شعار های میان تهی شان بی اساس شده و دیگر در انتخابات نمیتوانند از قریه ایی که یکصد نفر باشند و اجد رای دارد، دو هزار رأی به صندوق خویش بیاندازند و بدین ترتیب رسوای عام و خاص میگردند. اگر این ها دلسوز مردم این دیار میبودند به جای استفاده ابزاری از مسئله کوچی ها در افغانستان طرح های عملی و قابل قبول برای اسکان دائمی این قشر ارایه میکردند و نه تنها این قشر را از گزند استفاده ابزاری در بازار مکاره سیاست و روابط با همسایگان در امان میساختند بلکه آنها را به عناصر فعال در اقتصاد کشور تبدیل میکردند، اگر آنها در عوض شعار هایی سرخ و سبز که زمانی در کشوری دیگری با فرهنگ و باور هایی دیگری مورد استفاده قرار داشته (که البته حالا ما کارایی و یا نا کار آیی آنها را به توضیح نمیگیریم) و با فرهنگ و باور های ما کاملاً در منافات بوده، شعار هایی متناسب با فعالیت های سیاسی و اقتصادی خویش از درون جامعه افغانی و آثار اندیشمندان خود ما که برای مردم ما بوی خودی میداد طرح و تدوین میکردند، اگر اینها به خاطر تحقق اندیشه های شان (حالا ما اندیشه ها و نظریات شان را به توضیح نمیگیریم) در جامعه و بدست آوردن قدرت به بیگانگان پناه نمی بردند و در عوض به مردم پناه میبردند و میتوانستند واقعاً اعتماد مردم را جلب کنند، اگر اینها به عوض موعظه کردن و نقد های بیشمار ساختار ها و عملکرد های دستگاه حکومت طرح ها و تیزس های تطبیقی و علمی برای برون رفت از کاستی ها، نا رسایی ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی ارایه میکردند، اگر اینها حد اقل این فهم را میداشتند که اشتباه یک مهندس یا انجنیر ساختمان زندگی باشنده گان یک تعمیر را به خطر مواجه میسازد، اشتباه یک دکتور طب زندگی یک یا چند مریض را به مخاطره می اندازد، از اثر اشتباه ناخدای کشتی زندگی سر نشینان یک کشتی تهدید میگردد و..... اما در اثر اشتباه مسئول سیاسی یک جامعه با همه باشنده گانش تباہ میگردد و اثرات ناگواری جهانی هم دارد و در تاریخ کشور ما این چنین افراد کوچک، کوتاه نگر و نا توان خود را در جایگاه سیاسیون و مسئول سیاسی جا زده و چندین بار این کشور را تا پرتگاه نابودی کامل برده و مردم را چنگیز وار به شمشیر کشیده اند و هستند هنوز از این قماش سیاسیونی که از همه این خون ریزی ها و حوادث جانکاه درس عبرت نگرفته با خیره سری تمام در زیر سیاست های تباہ کن بیگانه گان قبر خود و ملت خود را میکنند. اگر این ها به نشخوار هایی قوم گرانه ایی چون قوم برتر و قوم کهتر و اراجیفی چون زبان من و زبان او که سلامت کشور را به خطر جدی مواجه ساخته است در پالیسی ها و عملکرد خود و سازمان های خویش اجازه ندهند و در عوض مردم را به یک تنی، یکدلی، همدلی، برادری، همکاری، همیاری و همزیستی

دعوت کنند که سراسر تاریخ کشور ما مآلما از این همکاری، همزیستی و همیاری ها بوده که بر سبیل همین اصل تا امروز این خطه منحیت یک کشور بنام افغانستان در قلوب مردمش زنده و موجودیت خویش را در جغرافیای جهان تثبیت کرده است. اگر این ها هر طرح و شعار بیگانه ها و سازمانهای استخباراتی آنها را در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فوراً تقبیح و مردم را اضرار ناشی از آن با خبر ساخته و عواقب وخیم آنرا به اطلاع عموم برسانند و نگذارند که مفسدین و فرصت طلبان شیطان صفت از آن به نفع خویش بهره برداری سوء کنند، اگر این ها از تمام وقایع، انکشافات، حوادث و مسایل منطوقی و جهانی به نفع مردم و منافع ملی کشور شان استفاده کرده و در همه انواع شرایط مدیریت سالم را در دست داشته و هیچگاهی منافع ملی کشور خویش را فدای منافع کشورهای دیگر و باور های دیگران نکنند، در سنجش ها و تعاریف ایشان از معادلات بین المللی اصل منافع ملی حاکم باشد نه باور های آرمانگرانه شخصی یا گروهی و عواطف انفرادی، اگر این ها به حقوق و آزادیهای مردم باور داشته و احترام بگذارند و شهروندان کشور را برای نیل به این حقوق و آزادی ها در همه عرصه های زندگی اعم از حق انتخاب (انتخاب کردن و انتخاب شدن)، حق آموزش یا تحصیل، حق استفاده از خدمات صحی، حقوق جنسیتی، حقوق تقاعد، حقوق مصونیت حریم شخصی، حقوق مالکیت، حقوق مسکن، آزادی بیان، آزادی عقاید، آزادی رسانه ها و مطبوعات همکاری کرده و شرایط ذهنی مردم را به پذیرش این حقوق و آزادیها و دیگر اندیشی ها مهیا سازند و در جهت قانونمند ساختن این حقوق و آزادیها دستگاه حکومت را همکاری کنند زیرا برای مردم ما نظام خواستنی و ماندنی است که آزادی های بنیادی را به نمایندگی همه مردم برای همه مردم بحیث شهروند کامل الحقوق تأمین میکند. تأمین این آزادی ها و حقوق برای تمام مردم افغانستان بدون هر نوع تبعیض است که همه باشندگان این سرزمین را به شهروندان کامل الحقوق تبدیل کرده و ما افتخار ملت افغان را کمایی میکنیم و این آزادی هاست که کشور ما را بسوی پیشرفت و رفاه همگانی رهنمون میگردد. اگر این فکر در میان اندیشوران سیاسی و رهبری سازمانهای سیاسی حاکم گردد آنوقت است که حمایت مردم را کمایی میکنند و حمایت مردم در داخل کشور بالا تر از از همه حمایت های خارجیان که آزادی و آزاد منشی اینان را هم نزد وجدان خود شان و هم نزد جامعه به چالش میکشد بوده و بحیث قهرمانان واقعی سر افراز نام ماندگار میداشته باشند.

با همه این تجارب تلخ و درد آور در کشور ما تا هنوز هم فرهنگ تفاهم در راستای منافع ملی، همدیگر فهمی در پرتو منافع ملی و راه اندازی گفتمان سراسری میان همه اندیشوران در باره ایجاد یک سیستم پایدار برای تأمین منافع ملی و ایجاد خط قرمز عدول از منافع ملی و خیانت بوطن برای همه احزاب، سازمانها، محافل و گروه های سیاسی بمیان نیامده است. تا کنون حزب و یا سازمانی سیاسی ایجاد نشده است که باور مردم مخصوصاً قشر جوان کشور را تأمین کند، هنوز جوانان ما که با تمام عطش برای دستیابی به راه های علماً تنظیم شده اداره سیاسی و اجتماعی کشور دست و پا میزنند نتوانسته اند سازمان با اعتماد ملی را در جامعه نشانی بگیرند تا پاسخگوی خواسته ها و نیامندی های شان باشد، جوانان همه فراز و فرود های را که احزاب سیاسی کشور ما در گذشته پیموده اند بدیده شک و تردید میبینند. از همه تأسف بارتر اینست که هیچکدامی از این احزاب سیاسی به سهل انگاری ها، کجروی ها، اشتباهات و خیانت هایی که بنابر سیاست های نادرست و مغایر منافع ملی شان در جامعه اتفاق افتیده معترف نبوده و راه را بر رهروان بعدی شان کاملاً تاریک نگهداشته اند و بدین ترتیب اهرم های اعتماد را در جامعه کاملاً واژگون ساختند و اختلافات و کج فهمی ها را در جامعه و میان سیاسیون و اندیشمندان به نقطه اوج آن رساندند. البته یکی از دلایل این اختلافات، کج فهمی ها و عدم تفاهمات در کشور ما نبود فرهنگ شناخت منافع ملی و تعریف معینی از منافع ملی، در فضای نبود هویت ملی و نا پختگی سیاسی افشار روشنفکر میباشند که حصار ایدئولوژی های وارداتی نخبگان سیاسی را کاملاً از هم جدا ساخته و آنها را غیر قابل

دسترس با یکدیگر گردانیده است. یعنی آنهاييکه توانمندی و رسالت اتحاد ملت را برای تأمین منافع ملی دارند خود در پسته های ایدئولوژیک مستور گشته و تا هنوز هم از درسهای تلخ تاریخ هیچ انتباهی نگرفته اند. همچنان مسئله شخصیت محوری نقیصه تباہ کن دیگری است در ساختار احزاب سیاسی افغانستان که حزب سیاسی همیشه در گرو شخصیت ها قرار داشته است. با دور شدن آن شخصیت از حزب و یا مقام رهبری حزب هم یکجا با آن از بین رفته است و یا همراه با شخصیت مورد نظر پارچه ها و فریکسیون های جدید قد علم کرده و آخر الامر همه حزب به مرگ تدریجی تن داده اند. در بسا موارد حتی مهم هم نبوده که این شخصیت ها تا چه اندازه در راه منافع مردم و کشور اعتقاد و باور داشته و تا کدام پیمانہ برای تحقق اهداف کشور های صادر کننده ایدئولوژی اش فعال می باشد. یعنی اینکه احزاب بیشتر بر محور شخصیت می چرخیده تا بر محور برنامه های ملی، اصول، قوانین و قواعد تأمین کننده منافع علیای کشور. همین امر باعث گشته تا فرهنگ تکثر گرایی سیاسی، یکدیگر پذیری، همدیگر فهمی یا پلورالیزم سیاسی در حلقه سیاست و سیاسیون افغانستان کاملاً مفقود بوده و نسل های جدید و جوان کشور به احزاب و سازمانهای موجود کشور به نظر شک و تردید نگرسته و به این احزاب و سازمانها باور و اعتماد ندارند و در این آشفته بازار خود هم تا کنون نتوانسته اند در یک فضای باز منطقی افغانستان شمول خارج از دیوار های ایدئولوژیک در پرتو افکار وطندوستانه و منافع ملی حزب سیاسی و یا گردان نیرومند خویش را ایجاد کنند.

از مطالعه و ارزیابی احزاب سیاسی خاصاً احزاب سیاسی مدرن در جهان چنین نتیجه گیری میتوان کرد که در این احزاب اهداف و برنامه های کاری که بازتاب شفاف منافع ملی می باشد مهمترین اصل برای جلب اعضا و علاقمندان می باشد نه رهبران و شخصیت های اداره و رهبری این احزاب.

این احزاب سیاسی در کشور های پیشرفته پیوسته در تمام سطوح رهبری، کادر های ارشد و متوسط جا را برای نسل های جدید خالی کرده و زمینه رشد کادر های جدید را فراهم میسازند و بدین ترتیب نسل های پویا تری را در کران تا کران حزب رشد داده و زمینه بحث گسترده را میان علاقمندان و سایر اندیشمندان جامعه باز نگهمیدارند و رابطه تنگاتنگ فعال و دینامیک با مراجع اکادمیک و علمی داشته و گروه از متخصصان جامعه شناس و سیاسی با مراجعه به افکار عمومی جامعه و نیازمندی ها والویت های مردم به طرح های جدید میپردازند و از این طریق فکر های بکر برای آینده تولید میکنند و هر روز خود را مطابق به ایجابات عصر، نیازمندی های مردم، رشد تکنولوژی، سیر جهانی حوادث و مؤثریت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطابقت داده و آرایش نیرو و امکان میدهند.

همچنان همانطوریکه در بالا تذکر دادم در کشور ما نیز از این واقعیت نباید انکار کرد که نیرو های سیاسی توانایی دارند تا در تمام عرصه های زندگی جامعه تأثیرگذار باشند و به اندازه ظرفیت مادی و معنوی شان طیف وسیع از مردم را در عقب طرح ها و مجموعه ای از نظریات شان (برنامه) بکشانند. اگر این مجموعه نظریات واقعاً با تحلیل عمیق از وضع کشور و نیازهای جامعه افغانی باشد و در عقب آن مقاصد استیلاگرانه اجنبیان و توطئه های ضد افغانی آنها در کمین نباشد واقعاً احزاب میتوانند نقش بزرگی را در آگاه سازی مردم و زمینه سازی برای تحقق قوانین دیموکراتیک در کشور ایفا کنند. چه عالی و جاودانه میبود اگر این اندیشمندان و یا روشنفکران سیاسی ما که رهبران و گرداننده گان سازمان سیاسی کشور بودند و یا هستند، صادقانه از خود شناسی شروع میکردند و مردم خویش را با تمام خصوصیات ملی، فرهنگی و عقیدتی آنها میشناختند، فهم خویش را از اوضاع کشور و منطقه ارتقا میدادند و در محور منافع ملی از کاستی های سیستم انتقاد سالم میکردند و راه های برون رفت عملی یا الترناتیف های کارا و سازنده برای سیستم ارایه

میداشتند و بدین ترتیب مجموعه از اندیشه‌ها یا ذخایر فکری وطن محور را به نسل‌های آینده جاودانه میساختند و راه را برای اعمار همه عرصه‌های زندگی، کم ساختن فاصله فقر و رفاه، تأمین حقوق شهروندی باز میکردند.

این احزاب سیاسی اند که مهمترین مولفه سازمان سیاسی دولت‌های مدرن را به نمایش میگذارند و آنها هستند که نقش پل رابط را بین جامعه و حکومت ایفا کرده و پیوند تنگاتنگ با (دیموکراسی) دارند. بنا بر شرایط حاضر احزاب سیاسی مشخصه اصلی دولت‌های مدرن بشمار میروند. زیرا این احزاب سیاسی اند که دیموکراسی را خلق میکنند و ادامه دیموکراسی در هر کشوری هم در صورت حضور فعال و مستمر احزاب سیاسی متصور میباشند.

در یک مجموعه کُل تقریباً همه احزاب سیاسی برای جلب طرفداران بیشتر و قناعات اعضا و در نهایت غرض احراز قدرت سیاسی در کشورها برنامه‌های بسیار جذاب، پر محتوی، در برگیرنده تأمین منافع اکثریت باشندگان و تمام ابعاد زندگی، تحصیل، بهداشت، کار، معیشت، مسکن، بازنشستگی و سایر امور مطرح میکنند ولی در زیر تأثیر رهبران و مطالبات کشورها و سازمان‌های ملی و بین‌المللی حمایت‌کننده به شیوه‌های گوناگون عمل میکنند، که همین شیوه‌های عملکرد نمایانگر درجه وفاداری و باورمندی احزاب سیاسی را در فبال منافع ملی نمایش میدهد.

در افغانستان هم دیروز و هم امروز احزاب سیاسی با اضافه تنظیم‌های جهادی و قوماندانان جدا شده از پیکره تنظیم‌های جهادی که اکنون با زور سلاح و سر نیزه مردم را به گرو گرفته اند به شیوه‌های منحصر به خود عمل میکردند و میکنند. احزاب چپ با وصف داشتن اهداف و برنامه‌های بسیار انسانی برای رفاه همگانی در کشور اما در عمل در زیر تأثیر دیکته و اهداف کریملین و پیکن و در تبنانی با سازمانهای استخبارات اتحاد شوروی با راه اندازی کودتاها زمینه ساز خونین‌ترین حوادث در کشور گردیدند.

احزاب میانه راست و راست افراطی بعد از کودتای سرطان ۱۳۵۲ و کودتای ثور ۱۳۵۷ و بویژه بعد از تجاوز مستقیم قوت‌های مسلح اتحاد شوروی به افغانستان در بست به پاکستان و ایران فرار کرده پناه برده و در خدمت سازمان‌های استخبارات نظامی پاکستان و سپاه پاسداران ایران قرار گرفتند. از آنجاییکه در آن زمان پاکستان خود هنوز سه دهه از موجودیت اش بحیث کشور نگذشته بود و تازه شعله‌های جنگ بنگال خاموش شده بود که بلاثر آن کشور تازه تشکیل بنگله دیش از پیکر پاکستان جدیدالتشکیل پا به عرصه وجود گذاشت، از پو تانسیل و ظرفیتی برخوردار نبود که اوضاع را در اطراف و در داخل افغانستان بر حسب خواست و استراتژی‌هایش مدیریت کند بناً چون پای ابر قدرت چون اتحاد شوروی در میان بود و برای ایالات متحده امریکا بهترین فرصت میسر گشته بود تا از یکطرف آبرو و اعتبار از دست رفته اش را در جنگ ویتنام تلافی کند و انتقام آنرا هم از اتحاد شوروی بگیرد. بناً پاکستان در توافقات پشت پرده با سازمانهای استخبارات امریکا، اروپا و کشورهای عربی در قبال افغانستان به این فیصله رسیدند که این کشورها را در راه نیل به تحقق استراتژی‌هایشان در افغانستان همکاری میکند با امتیاز اینکه بدسترس‌گذاری تمام کمک‌های نقدی، تسلیحاتی، صحتی، ماشینری و لوژستیک بوسیله سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI صورت پذیرد. به این ترتیب بوسیله این احزاب میانه، راست، راست افراطی که در اواخر سطره اتحاد شوروی در افغانستان چپ افراطی نیز به این گروه‌ها پیوست پاکستان توانست در سراسر حوزه سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی افغانستان نفوذ کرده و در تمام شئون زندگی مردم و حیات سیاسی کشور دست دراز پیدا کند و اکنون این شانس را پیدا کرده است تا سالهای بسیار از این ریزرف‌ها بحیث تحقق‌دهنده اهداف و استراتژی‌های خویش در کشور ما بهره ببرند که هیچ حرکتی سیاسی، اقتصادی، نظامی و استخباراتی مخصوصاً تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها خارج از اراده آنها صورت نخواهد گرفت. زیرا سازماندهندگان و برگزارکنندگان این اعتصابات، اعتراضات، راه‌پیمایی‌ها و نا فرمانی‌های مندی همان‌هایی اند که نمک خور استخبارات خارجی بوده و همه سنگ اندازی‌ها را برای بی‌ثبات سازی اوضاع درونی کشور و اخلاص نظم جامعه میباشند.

گذر زمان از آنروز تا کنون به همه مردم افغانستان و سیاسیون به صراحت نشان داد که یگانه راه‌هایی وطن و مردم ما از وابستگی به بیگانگان، منجلا ب جنگ، برادر کشی، افتراق و انقطابات اجتماعی فقط و فقط تحقق تفکر مصالحه ملی

در کشور از طریق اتحاد، اتفاق، همدلی، همیاری، برادری، فراگیری زیست باهمی، خارج شدن از پوسته های قومی، زبانی، مذهبی، ایدئولوژیک و تنگ نظرانه سیاسی بود و میباید. مصالحه در تحت شعاع زرین منافع ملی کشور یگانه راه برون رفت از منجلاب جنگ و اختلافات داخلی میباشد. الترناتیف مصالحه فقط کشتار مردم و نابودی و تباهی کامل کشور است که خاطرات دردناک ضد ملی دهه نود مبنی بر فعالیت های گروپ کودتایی درون کشور که با وقاحت، شرمساری و شر اندازانه زیر حمایت و دستور سازمانهای استخبارات ملکی و نظامی اتحادشوروی و فدراتیف روسیه راه مصالحه را با مخالفین در کشور بستند و با استفاده از موقف تعیین کننده شان در سازمان حزبی حزب حاکم و اداره دولت، کودتایی را در درون حزب و اداره دولت راه انداختند که نتایج خونبار و کفاره این جنایت هولناک را مردم ما طی این همه سالها به قیمت خون و جانشان در وجود جنگهای بین التنظيمی، جنگهای طالبی، مداخلات خونبار پاکستان، ایران، امریکا، عرب سعودی و سایر کشور ها پرداخته و می پردازند.



[برای مطالب دیگر این نویسنده ، اینجا کلیک نمایید.](#)